نگاهی به مجموعه داستان «حالا چه وقت این حرف‌هاست» حسین نوروزی پور

این نویسنده باید دیدن را بیاموزد

[یزدان سلحشور]

● یک

«من به سر به نیست کردن شخصیت هایم عادت کرده‌ام، پس بهتر است قبل از هر چیز مقدمات کار را فراهم کنم. فکر می کنم هوا بارانی باشد بهتر است اما مرده کشی توی باران خیلی سخت و زجرآور است و نباید روز روشن بمیرد. شب عاقلانه‌تر به نظر می آید، چون بیشتر تصادف ها در شب اتفاق می افتد.

داستان را شروع می کنم:

در سیاهی قیرگون شب، مردی آرام آرام، طرف خیابان گام برمی دارد، خیابان در خلوت شبانگاهی، سنگینی اندام او را تحمل می کند، ماه حلقه ای در آسمان انداخته است. مرد به تک درختی رو می کند که صدای جغد از آن می آید، عقربک های ساعت مچی اش روی ۱۲ مانده اند... اما این که نشد، مقدمه داستان، مرد چرا باید سر قرار حاضر شود؟ با چه کسی ملاقات دارد، آن هم در نیمه شب. از زندگی او مختصری که می دانم می نویسم: سال هاست شعر می گوید. در محفل ها و نشست های ادبی، آنقدر جنجال به پا کرده که شهرتی فراهم نموده و برای همین گاه گاهی با نوشتن نامه یا تماس تلفنی از او برای ملاقات، وقت قبلی می گیرند و او همیشه قرار ملاقات ها را در پارک نزدیک خانه اش انتخاب می کند...»

«حالا چه وقت این حرف هاست» عنوان مجموعه داستان حسین نوروزی پور قصه نویس متولد ۱۳۴۴ است که با توجه به سطور فوق، درمی یابیم که به «طرح و توطئه» در داستان به شکل «جدید»ش آشناست. این داستان که با عنوان «تصادف» در کتاب آمده در واقع «فرم روایی»اش، فرم روایی «آموزش داستان» است که در کتاب های تئوریک آموزش، از آن استفاده می شود و البته استفاده آن در داستان در ادبیات انگلیسی، ایتالیایی، فرانسه و اسپانیولی - تا آنجا که ترجمه ها به ما می گویند - مسبوق به سابقه است. در ایران نیز مسبوق به سابقه است چه در آثار «بهرام صادقی» چه بعد از او، چه پس از انقلاب اسلامی و چه در ادبیات پست مدرن داستانی که این «فرم روایی» به شکل موجزتر ارائه شد و به شکل درخشان اش در داستان «زن در پیاده رو راه می رود» قاسم کشکولی دیدیم؛ بنابراین می توان نتیجه گرفت که نوروزی پور در پی دو هدف است: نخست، ارائه شسته و رفته این فرم روایی و دوم؛ تعمیم آن و توسعه آن تا به «قواعد بازی» است یعنی راوی به عنوان یک «آموزگار داستان» به عموم مخاطبان - به عنوان شاگردان این کلاس - می خواهد بیاموزد که یک داستان چطور شکل می گیرد؛ پس متن باید به گونه ای آغاز شود که این دو نقش از هر دو بازیگر صحنه - راوی و مخاطب - پذیرفتنی باشد یا به دیگر معنی، مخاطب به عنوان «بازیگر مکمل» بتواند نقش فعالانه ای در تکمیل داستان ایفا کند. شاید بتوان آن را «همکاری تخیل مخاطب» نامید؛ اما نباید از یاد برد که این شیوه، یک شیوه مکمل هم دارد که در داستان های پست مدرن رایج شده؛ آن هم تعویض جای «راوی آموزگار» یا «مخاطب یادگیرنده» است؛ یعنی راوی سعی می کند که به «مخاطب آموزگار» بفهماند که در کار روایت مبتدی است و اکنون - قدم به قدم - می خواهد رولینگی را بیاموزد. نوروزی پور، این شیوه را برمی گزیند و به این ترتیب، این فرصت را به خود می دهد تا نقاط ضعف احتمالی خود را در روایتگری، پشت این ترفند پنهان کند یا لااقل از دید مخاطب پنهان کند؛ پس موفق می شود که روایتی کمابیش شسته و رفته ارائه دهد که برای مخاطب «قانع کننده» باشد. به یاد بیاوریم که «قانع کنندگی» اصلی محوری در روند «روایت» است که اگر آن را از کف بدهیم همه چیز را از کف داده ایم.

«...من برای نوشتن این داستان طرح آماده نکردم و این شخصیت داستان است که طرف مرگ پیش می رود.

نگران و آسیمه سر، پیاده رو کنار پارک را دور می زند. در شبی که ماه به آسمان و زمین صفا داده است، چرا باید خطری پیش رو باشد، صدای دوست قدیمی اش بود، همان صدای خش دار همیشگی، بله، اشتباه نکرده است. او همیشه خدا دیر می رسد.

- الو، سلام

- سلام

- خوبی تو؟

- بله، خوبم

- می آیی بیرون، هواخوری؟

- هوا؟ الآن چه وقت هواخوری است؟

- اتفاقاً بهترین وقت...

مرد سیگاری روشن می کند، پک می زند، صدای بوق ماشین را می شنود. پیکان مدل قدیمی سبز رنگی چند قدمی او پارک می کند. مرد لحظه ای مردد می ماند.

لحظه ای از پیاده رو به خیابان پا می گذارد و مات و مبهوت می ایستد. ماشین با گازی تند به جلو خیز برمی دارد. اندام مرد ولو می شود، پیکان دنده عقب می گیرد و زوزه لاستیک ها در پاک می پیچد، با سیاهی شب فرار می کند...»

پس داستان، شسته و رفته [قانع کننده] پیش می رود اما در وجه دوم چطور؟ آیا پیشنهاد تازه ای هم دارد؟ داستان هایی نظیر این داستان را به یاد بیاوریم مثلاً داستانی از «کورتازار» را که در آن مردی در قطار، داستانی را می خواند که کسی می خواهد در یک کوپه قطار، مردی را بکشد و در پایان، شخصیت داستان توسط همان مرد کشته می شود یا «شبی از شب های زمستان مسافری...» کالوینو را که ادامه هر داستان متصل می شود به شروع داستان دیگری. [البته اثر کالوینو رمان است] به نظر نمی رسد که نویسنده «حالا چه وقت این حرف هاست» [که نام کتابش هم «وجه سلبی» را انتخاب می کند لابد با این پیشنهادها!] چندان در بند پیشنهادهای جدید باشد یا لااقل به این مرحله از روایت، قدم گذاشته باشد. به نظر می رسد که وی انرژی خود را تنها صرف سر و سامان دادن «یک ایده نه چندان تازه» کرده است.

«...اما این یک تصادف ساده است، مثل همه تصادف هایی که منجر به مرگ می شوند چه کسی می تواند راننده متخلفی را که از محل حادثه فرار کرده است پیدا کند؟

این روزها کسی به فکر این جور داستان ها نیست. چرا هیچ و پوچ سم را در بیاورم. از قدیم گفته اند سری که درد نمی کند دستمال نمی بندند. برای همین شاید نوشته ام را پاره می کنم و یا شاید عنوان داستان را عوض کنم و بنویسم این فقط یک شوخی دوستانه بود.»

حسین نوروزی پور به دنبال وضعیت‌های «پیش چشم» است آنچه که در زندگی روزمره می‌بینیم و از آن درمی‌گذریم

اما این فقط یک شوخی دوستانه نیست! داستان هایی از این دست در پایان خود، به وجه تقدیری، هستی شناسانه یا عملگرایانه زندگی می رسند و ضربه انتهایی را به «جهان نگری» مخاطب وارد می کنند اما نویسنده این داستان، به راحتی یک شوخی از کنار آن می گذرد. اگر نویسنده یک داستان، داستانش را جدی نگیرد دیگر چه کسی می تواند آن را جدی بگیرد؟! این اشتباهی است که به طور معمول، پست مدرن های ایرانی مرتکب می شوند؛ آنان تصور می کنند که به «سخره گرفتن وضعیت» در آثاری همچون «سلاخ خانه شماره۵»، «به سخره گرفتن داستان» است در حالی که چنین نیست نبوده و نخواهد بود!

● دو

حسین نوروزی پور به دنبال وضعیت های «پیش چشم» است آنچه در زندگی روزمره می بینیم و از آن درمی گذریم؛ این البته حسن است آن هم در روزگاری که دست هر نویسنده نوآمده ای «منشوری از تخیل» است تا از پشت آن، جهانی هندسی شده و عجیب را نشان مان بدهد که بیشتر اوقات، تفاوتی میان «جهان ایرانی» و «جهان فرنگی» در آن نیست و آن وقت، با چاشنی «دهکده جهانی» می خواهند همه چیز را حل کنند درحالی که رویکرد «دهکده جهانی» درباره «تأثیرپذیری فرهنگ ها» است نه «همانندسازی فرهنگ ها»؛ آن هم به نفع فرهنگی که تکنولوژی رسانه ای را به دست دارد.

داستان های نوروزی پور از این منظر، ایرانی ست. «فضا و وضعیت» ایرانی است و آنا آنجا که توان نویسنده یاری رسان است. شخصیت ها هم ایرانی هستند گرچه این توان چندان بالا نیست! شخصیت های ایرانی این مجموعه داستان، بیشتر «بازتولید» شده اند از شخصیت های ایرانی دیگر داستان ها، تا بازآفرینی شده از روی آدم های واقعی کوچه و بازار.

نویسنده، بیشتر از آن که در بند نگاه کردن به مردم واقعی باشد از کتاب ها الهام گرفته است و کنش ها و واکنش های شخصیت ها، یادآور آثاری است که تا به حال خوانده ایم:

«معلم، زن خوبی بود مدام با ما همراه بود و به ما درس می داد. دستی بر سر من کشید و گفت: شما به اندازه آدم بزرگ ها هوش و استعداد دارید. ترس نداشته باشید، » راحله گفت: «من شما را خیلی دوست دارم.» معلم با گوشه روسری اشک اش را پاک کرد و ما را بوسید. راحله را بیشتر بوسید. بغلش کرد. بعد با گریه گفت: «زود برمی گردید ناراحت نباشید.» همه جای اتاق سبز بود. خانمی که لباس سبز پوشیده بود گفت: «یا من بشمارید ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، » دیگر چیزی نفهمیدم. چشم باز کردم زیر دستگاه بودم، سبک شده بودم. سبکی درد/رو، سبکی بیهوده. چند روزی با همه قهر بودم. خودم برمی گزیند و به داستان های خود منتقل می کند اما این اتشویش، جدا از درک «هستی شناسانه»اش تا چه حد می تواند مخاطب «فرهیخته» را راضی کند؟ می گویم مخاطب «فرهیخته» نمی گویم مخاطب «عام» چون نوشتن برای مخاطب «عام»، زیر و بم هایی را طلب می کند که داستان های این کتاب فاقد آن اند و حداقل لازمه اش داشتن یک «طرح مستحکم» و صغرا و کبرا چینی های زیر کانه و روندی معمایی است که نویسنده را در این کتاب با آن کاری نیست.

«...دست جیب کت می کنم تا نامه را بار دیگر مرور کنم. جیب ها را می گردم، نامه پیدا نیست. وقتی می آمدم، نامه را جیب بغل کت گذاشته بودم، در فاصله چند خیابان، دو سه باری، نامه را خواندم اما حالا اثری از نامه نیست. من عاشق عتیقه ها هستم. سود زیادی هم از دست به دست کردن شان می برم. چه کنم؟! این هم یک جور شغل است. دیروز عصر در صندوق پستی خانه ام، نامه را دیدم، بی نهایت خوشحال شدم. مدت ها بود به هیچ حراجی دعوت نشده بودم. حالا دلشوره عجیبی دارم. اینجا کسی نیست. چطور ممکن است؟! مطمئن هستم. اشتباه نیامده ام. تمام آن چند خط نوشته را حفظ کرده ام. دقیقاً این طور بود:

[رأس ساعت ۹ صبح روز جمعه برای دیدن آثار باستانی دوره مفرغ به باغ ملی، کنار درخت های کاج مراجعه فرمایید.]

حالا ۴۰ دقیقه از ساعت ۹ گذشته و هنوز به مجسمه نگاه می کنم...» می توان این کتاب را به عنوان یک «آغاز» پذیرفت گرچه «آغازین» نباشد و می توان نویسنده را در نقاط قوت این متن ستود و در نقاط ضعف اش مورد انتقاد قرار داد اما نمی توان از یادآوری این نکته حیاتی خودداری کرد که وی باید «دیدن» را بیاموزد.

۳۰ امتیاز منفی از ۱۰۰ امتیاز [حداقل!] از نمره قبولی این داستان ها کم کنیم. به یاد داشته باشیم که «دیدن» یک موهبت الهی است و برای نویسنده البته، یک امر ضروری.

● سه

«میان درخت های کاج گذشتم. انتهای باغ مردی با لباس سیاه ایستاده بود. سرفه ای کردم. پاهایم را محکم روی سنگفرش کشیدم، شاید نگاهش را جلب کنم اما مرد همان طور ایستاده بود. هیچ حرکتی نمی کرد، نزدیک تر شدم. لای میله ها لمس اش کردم، اندامش سخت و محکم بود. چطوری می توانستم آرام باشم؟ روز پردردسری در پیش داشتم، چرا باید راضی می شدم؟ کسی مرا مجبور نکرده بود، می توانستم شوخی فرض کنم!...»

داستان «باغ ملی» با این پاراگراف آغاز می شود و البته این بار راوی، خوشخیانه سعی در شوخی فرض کردن قطعی داستان ندارد! مقایسه داستان هایی که از فضایی تخیلی برخوردارند با داستان هایی که از فضایی واقعی بهره مندند در کتاب حسین نوروزی پور، ما را به این نتیجه نه چندان شتابزده می رساند که وی در عرصه های تخیلی موفق تر است چرا که لااقل از تخیل خود بهره می گیرد نه از «دیده»های دیگر نویسندگان! نویسنده در این سری داستان ها، نیم نگاهی به دستاوردهای کافکا دارد که در حد «نیم نگاه» باقی می ماند و تنها جنبه «اتشویش» را از آن داستان های «هستی شناسانه» برمی گزیند و به داستان های خود منتقل می کند اما این اتشویش، جدا از درک «هستی شناسانه»اش تا چه حد می تواند مخاطب «فرهیخته» را راضی کند؟ می گویم مخاطب «فرهیخته» نمی گویم مخاطب «عام» چون نوشتن برای مخاطب «عام»، زیر و بم هایی را طلب می کند که داستان های این کتاب فاقد آن اند و حداقل لازمه اش داشتن یک «طرح مستحکم» و صغرا و کبرا چینی های زیر کانه و روندی معمایی است که نویسنده را در این کتاب با آن کاری نیست.

«...دست جیب کت می کنم تا نامه را بار دیگر مرور کنم. جیب ها را می گردم، نامه پیدا نیست. وقتی می آمدم، نامه را جیب بغل کت گذاشته بودم، در فاصله چند خیابان، دو سه باری، نامه را خواندم اما حالا اثری از نامه نیست. من عاشق عتیقه ها هستم. سود زیادی هم از دست به دست کردن شان می برم. چه کنم؟! این هم یک جور شغل است. دیروز عصر در صندوق پستی خانه ام، نامه را دیدم، بی نهایت خوشحال شدم. مدت ها بود به هیچ حراجی دعوت نشده بودم. حالا دلشوره عجیبی دارم. اینجا کسی نیست. چطور ممکن است؟! مطمئن هستم. اشتباه نیامده ام. تمام آن چند خط نوشته را حفظ کرده ام. دقیقاً این طور بود:

[رأس ساعت ۹ صبح روز جمعه برای دیدن آثار باستانی دوره مفرغ به باغ ملی، کنار درخت های کاج مراجعه فرمایید.]

حالا ۴۰ دقیقه از ساعت ۹ گذشته و هنوز به مجسمه نگاه می کنم...» می توان این کتاب را به عنوان یک «آغاز» پذیرفت گرچه «آغازین» نباشد و می توان نویسنده را در نقاط قوت این متن ستود و در نقاط ضعف اش مورد انتقاد قرار داد اما نمی توان از یادآوری این نکته حیاتی خودداری کرد که وی باید «دیدن» را بیاموزد.

«تلفن ۱۲۲ آتش نشانی کرج پل ارتباطی با مردم»

آگهی مناقصه عمومی یک مرحله‌ای

شماره ۱۶۷ الف ج/۸۶

نوبت دوم

شرکت آب و فاضلاب غرب استان تهران در نظر دارد اجرای عملیات خط لوله تغذیه اصلی زون فشاری L مهرشهر به طول حدود ۳۲۰۰ متر را از طریق مناقصه عمومی به پیمانکار واجد شرایط و دارای رتبه ۵ در رشته آب و یا تأسیسات و تجهیزات واگذار نماید.

برآورد پروژه: مبلغ برآورد بر اساس فهرست بها، خطوط انتقال آب سال ۸۶، مبلغ ۱/۰۶۰/۶۶۶/۶۳۳ ریال می‌باشد.

مدت اجرای پروژه: ۴ (چهار) ماه شمسی از تاریخ صورت مجلس تحویل محل می‌باشد.

مبلغ تضمین شرکت در مناقصه: ۴۲/۰۰۰/۰۰۰ ریال به صورت واریز نقدی به حساب شرکت و یا چک بانکی تضمین شده و یا ضمانتنامه بانکی می‌باشد.

مهلت تحویل اسناد مناقصه: تا ساعت ۱۳ روز یکشنبه مورخ ۸۶/۱۰/۲۳

و محل تحویل اسناد اداره دبیرخانه شرکت آب و فاضلاب غرب استان تهران می‌باشد.

تاریخ بازگشایی پاکات الف: ساعت ۱۴ روز یکشنبه مورخ ۸۶/۱۰/۲۳ خواهد بود.

قیمت فروش اسناد مناقصه: مبلغ ۵۰/۰۰۰ ریال واریزی به حساب ۴۸۰۵۷۲۲۵ بانک تجارت شعبه مرکزی کرج (به نام آب و فاضلاب غرب استان تهران)

به پیشنهادهای فاقد امضا، مشروط، مخدوش و پیشنهاداتی که بعد از انقضا، مدت مقرر واصل شود، مطلقاً ترتیب اثر داده نخواهد شد.

هزینه درج دو نوبت آگهی به عهده برنده مناقصه می‌باشد.

سایر اطلاعات و جزئیات مربوط در اسناد مناقصه مندرج است.

داوطلبان می‌توانند به منظور دریافت اسناد مناقصه حداکثر ظرف مدت یک هفته از انتشار آگهی نوبت دوم با در دست داشتن معرفینامه به امور بازرگانی و قراردادهای شرکت آب و فاضلاب غرب استان تهران واقع در کرج، انتهای بلوار شهید چمران، ساختمان شماره یک، طبقه همکف مراجعه نمایند.

تلفن تماس امور بازرگانی و قراردادها ۲۲۴۷۷۶-۰۲۶۱

شرکت آب و فاضلاب غرب استان تهران «سهامی خاص»

قابل توجه علاقه مندان به

تحصیل در انگلستان و آلمان

ARMANSIS

مؤسسه آرمان سیس خاورمیانه به شماره ثبتی ۱۸۵۴۴

مؤسسه پیام آوران علم نصیر

نماینده ده ها کالج و دانشگاه معتبر

دارای مجوز رسمی از وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری

مشاوره رایگان

نمونه ای از کالج ها: کالج ابی - کالج بلریپس - امباسی سی.ای.اس - هارو هاوس - کالج ای.اف EF

و جدیدترین دانشگاه طرف قرارداد: دانشگاه سوان سی Swansea University

- دوره های زبان کوتاه مدت (حداقل ۳ هفته) و بلند مدت IELTS و TOEFL و ...
- دبستان، دبیرستان و پیش دانشگاهی
- کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکترا
- پانسیون کامل یا خوابگاههای دانشجویی با انتخاب متقاضی
- بانک اطلاعات تحصیلی
- استقبال در فرودگاههای انگلستان - آلمان
- سرپرستی قانونی (Guardianship) در صورت نیاز
- دوره دکترا در آلمان بدون شهریه
- پاسخگویی همه روزه از ۹ صبح تا ۹ شب حتی جمعه‌ها

با همکاری UK STUDY .COM

www.armansis.com
Email: info@armansis.com

۸۸۶۷۲۴۴۰-۴۳ و ۸۸۷۸۱۱۲۵

جمهوری اسلامی ایران
وزارت راه و ترابری
سازمان راهداری و حمل و نقل جاده ای

(آگهی تجدید مزایده عمومی یک مرحله ای به شماره ۸۶/۷۵/۷۷)

موضوع: واگذاری و فروش عرصه و اعیان پایانه سیمان بیجار در زمینی به مساحت ۳۰/۰۰۰ مترمربع (سه هکتار) واقع در کیلومتر ۵ محور بیجار - تکاب با کاربری حمل ونقل سیمان در اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

تضمین شرکت در مزایده: مبلغ ۱۵۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال به صورت ضمانتنامه بانکی یا فیش واریزی می‌باشد.

مهلت و محل دریافت اسناد: تا تاریخ ۸۶/۱۰/۱۲ به آدرس تهران، خیابان ولیعصر، نرسیده به میدان ولیعصر، خیابان دمشق، شماره ۱۹، طبقه سوم، آقای احمدی با در دست داشتن معرفینامه

تاریخ و محل دریافت پیشنهادات: تا ساعت ۱۲ مورخ ۸۶/۱۰/۲۳ به دبیرخانه مرکزی سازمان در قبال اخذ رسید.

تاریخ بازگشایی پیشنهادات: مورخ ۸۶/۱۰/۲۳ ساعت ۱۵ در طبقه ۱۴ می باشد.

جهت کسب اطلاعات بیشتر می توانید به سایت www.iranets.ir رجوع نمایید.

سازمان راهداری و حمل و نقل جاده ای کشور
دبیرخانه کمیسیون معاملات

T/۸۰۵۷

آگهی ارزیابی کیفی مشاور پایه سوم

اداره کل تربیت بدنی استان هرمزگان در نظر دارد مطالعات و طراحی خانه کشتی بندرعباس را به مشاور پایه سوم و متخصص در ساختمان‌های ورزشی واگذار نماید.

لذا جهت دریافت اطلاعات بیشتر و برگه‌های استعلام ارزیابی کیفی مشاوران به آدرس اینترنتی این اداره کل www.hormozgansport.ir مراجعه فرمایید. مهلت ارسال مدارک و برگه‌های تکمیل شده استعلام تا تاریخ ۸۶/۱۰/۲۰ به آدرس ذیل می‌باشد. لازم به ذکر است هزینه انتشار این آگهی در دو نوبت به عهده برنده می‌باشد.

آدرس: بندرعباس، بلوار امام خمینی (ره)، اداره کل تربیت بدنی استان هرمزگان، ص پ ۱۵۷۱-۷۹۱۴۵

تلفن تماس: ۰۷۶۱-۳۳۳۰۸۷۰

آگهی مناقصه عمومی یک مرحله‌ای

شماره ۲۳۹۰۲۶-۵۲

K.S.C

نوبت دوم

شرکت فولاد خوزستان در نظر دارد تعداد ۶۴۰۰۰ عدد گریت بار جهت پالت‌های کارخانه گندله‌سازی مصرفی سال ۸۷-۱۳۸۶ خود را از طریق مناقصه عمومی خریداری نماید.

لذا از کلیه تولیدکنندگان در این زمینه که سابقه فروش این کالا به شرکت‌های فولاد را دارند دعوت به عمل می‌آید که حداکثر ظرف مدت یک هفته پس از انتشار نوبت دوم این آگهی جهت دریافت اسناد مناقصه به نشانی: اهواز، کیلومتر ۱۰ جاده اهواز - بندر امام خمینی، درب شماره سه فولادسازی، اداره خرید مواد مصرفی مراجعه نمایند.

تلفکس تماس: ۶۰-۲۲۷۹۱۵۹-۰۶۱۱

۱- مبلغ تضمین شرکت در مناقصه: ۳۸۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال

۲- نوع تضمین: ۱) ضمانتنامه بانکی یا ۲) واریز وجه به حساب جاری شماره ۱۲ بانک صادرات ایران شعبه صنایع فولاد کد شعبه ۳۸۸۲

۳- قید شماره مناقصه (۲۳۹۰۲۶-۵۲) در هریک از موارد فوق الزامی است.

روابط عمومی شرکت فولاد خوزستان